

نظری اجمالی به سخنرانی آقای ایرج پزشکزاد در دانشگاه ایلینوی شیکاگو

محمدحسن سالمی

در مجله فرهنگی و هنری بخارا چاپ تهران با مدیریت آقای دهباشی نمی‌دانم چرا مطالبی سیاسی با تصاویری تبلیغاتی به قلم آقای ایرج پزشکزاد درج شده است. مقاله، که متن سخنرانی آقای پزشکزاد در دانشگاه نورث ایسترن ایلینوی آمریکا می‌باشد در شماره ۲۵ مرداد - شهریور ۱۳۸۱ در صفحه ۱۹۴ تحت عنوان «قانون اختیارات مصدق و انحلال مجلس از نظر حقوقی» چاپ شده است. آقای پزشکزاد با قلمی شیوا می‌نویسند: «... و مصدق میراثدار و نماینده نهضت ملی ایران، از این بابت، وظیفه مهمی داشت. در سال ۱۳۳۰ ریاست دولت را با هدف احیاء قانون اساسی و استقرار دموکراسی پذیرفته بود.»

در اینجا صیقلی به خاطره آقای پزشکزاد پسندیده است، چون فراموش کرده‌اند که دکتر مصدق خود را بازنشسته سیاسی نموده و در خانه را به روی خود بسته بودند و بعد از سالها که پرچم نهضت ملی ضد استعماری ملت ایران با جلوداری بلا منازع آیت‌الله کاشانی، با حبسها و تبعیدهای مکرر او به اهتزاز در آمده بود، از تبعیدگاه بیروت با نوشتن نامه‌ای آقای دکتر مصدق را کاندیدای مجلس شانزدهم معرفی کردند و آقای دکتر مصدق با آقای حسین مکی و آقای دکتر مظفر بقائی کرمانی، با اصرار و ابرام، دوباره به میدان سیاست قدم نهادند.

متن نامه‌ای^۱ که در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی با خواهش و التماس حسین مکی آقای دکتر مصدق به مجلس نوشتند نشانی از فکر استقرار دموکراسی در آن یافت نمی‌شود و به خاطر شش لیره کاغذی اضافی و نه مخالفت با قرارداد الحاقی و نه باز اشاره به نهضت پرتوان ضد استعماری مردم ایران است. در حالی که مبارزه کوبنده ملت

۱. حسین مکی. نفت و نفق مکی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۱۱۱-۱۰۹.

ایران از سالها قبل، که شعله خانمانسوز آن به جان استعمارگران افتاده بود و دکتر مصدق مشغول‌تر و خشک کردن یونجه و گاه و جو بودند، آغاز شده بود. در آن هنگام که فرزندان ملت بر سر دارها و به توسط جوخه‌های اعدام جان می‌دادند و با خون خود سنگفرش خیابانها را رنگین می‌کردند از آقای دکتر مصدق کلمه‌ای بیابای، شبنامه‌ای، سخنی شنیده نشد.

آقای پزشکزاد ادامه می‌دهند: «دکتر مصدق دو برنامه داشت: که اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات بود.» و باز ادعا می‌کنند که در مدت یک سال و اندی به علت مبارزه خارجی به اجرای این دو برنامه موفق نشد!! ولی آقای پزشکزاد اشاره نمی‌فرمایند که با وجود مبارزه خارجی به تنظیم قانون امنیت اجتماعی پرداختند؟! آقای پزشکزاد می‌نویسند «... برای جلوگیری از فترت (!) انتخابات مجلس (هفدهم) را با همان قانون قدیم انجام داد... از این انتخابات به خلاف انتظار، مجلس با اکثریت مخالف اصلاحات او سر در آورد.»

آقای پزشکزاد نمی‌فرمایند چه قانون اصلاحاتی به مجلس برد که با آن مخالفت شد. و یادشان رفته که بنویسند دکتر مصدق ۸۰ درصد نمایندگان را ملی و منتخب مردم خواند.^۱ و، با یک تصویبنامه غیرقانونی، انتخابات تقریباً نصف مملکت را بدون اجرا گذاشت و تا آخر دوره ۱۷ هم به فکر آن نیفتاد چون برای راه‌انداختن کار مجلس اگر ریگی در کفش نداشتند می‌توانستند بقیه انتخابات را به انجام برسانند و آن همه تشت و خرج بیهوده برای همه‌پرسی انجام ندهند. دکتر مصدق، در حضور نگارنده در پاسخ به آیت‌الله کاشانی: که چرا انتخابات را نیمه‌کاره گذاشتید، با اشاره به مکی فرمودند «اگر مخالفین کارشکنی کنند اینها ابسترکسیون می‌نمایند!!»

آقای پزشکزاد مجلس، که به آیت‌الله کاشانی در نوبت دوم رأی نمی‌داد و کاندیدای دکتر مصدق یعنی دکتر معظمی را به جای او می‌نشانند، می‌توانست مخالف اصلاحات مصدق باشد؟! چرا سخنانی می‌فرمایید که حتی خودتان هم به درستی آن ایمان ندارید؟

آقای پزشکزاد، شما می‌نویسید از آنجا که پس از قیام سی تیر ۱۳۳۱ در واقع منتخب مردم بود!! گرچه از بانی قیام عمداً اسمی نبرده‌اید ولی این حرف شما تأیید قبول نخست‌وزیری دکتر مصدق به پیشنهاد جمال امامی یعنی به خواست انگلیسیهاست!! آقای پزشکزاد، خودتان می‌نویسید قانون اختیارات در مرحله اول به ملاحظه فشار افکار عمومی به آسانی به تصویب رسید!! (گرچه در مانور سیاسی^۲ دکتر مصدق برای

۲. تطق دکتر مصدق در ابتدای کار مجلس هفدهم

۳. رک: خاطرات حسن ارسنجانی: روزنامه لوموند، (تیر ۱۹۵۰).



جمال امامی خویی | ۲۶ ۳۰ ۱۴۰۲

گرفتن این اختیارات که از قبل با آن مخالفت شده بود سخنی نگفته‌اید) و ادامه می‌دهید: و تمدید یکساله آن باز به علت حمایت مردم تصویب شد.

آقای پزشک‌زاد، مجلسی که دو مرتبه از خود سلب اختیار می‌کند، یعنی خود را از حیز انتفاع می‌اندازد، نمی‌توانست لوایح اصلاحی دکتر مصدق را تصویب کند؟ آنجا فشار مردم نبود؟ چرا ما را به بیراهه می‌برید؟ چرا نمی‌فرمایید آقای دکتر مصدق می‌خواست راهی را برود که به بدبختی مردم منتهی شد؛ ولی راهی که خودشان را به ملت ترجیح دادند و باروزگار سیاهی که برای مردم به وجود آوردند خود از آب گل‌آلود ماهی گرفتند. نه خودتان می‌گویید نه اجازه می‌دهید که دیگران بگویند؛ به نام آزادی و آزادی خود می‌قلمها را می‌شکنید و زبانها را می‌برید.

حیف، ما بادمجان دور قاب‌چینان دیکتاتور سازیم و به کارهای خلافشان نه تنها صحه می‌گذاریم بلکه اگر بگویند روز، شب است، با سخنان زیبا و ادبیات بی‌نظیر می‌گوییم «آری آن هم ماه و ستاره است». حیف که ما به قدر آن عرب بادیه‌نشین شجاعت اخلاقی نداریم که بگوییم: عمر، اگر کج بروی با این شمشیر خمیده راست می‌کنیم؛ ولی ما می‌گوییم: آقای دکتر مصدق، راهی که می‌روید از جهنم سر در می‌آورد؛

اما، ما، تا جهنم با شما می‌آییم.

با این پنهانکاری بعد از پنجاه سال، با وجود انتشار مدارک خدشه‌ناپذیر و خاطرات عدیده باز هم همان سرود مستانه را سر می‌دهیم و به تاریخ و نسل آینده دروغ می‌گوییم تا خود را تطهیر کنیم.

آقای پزشکزاد می‌نویسند: رژیم کودتا موفق شده بود مصدق را از صحنه خارج کند و به زندان بیندازد.

آقای ایرج پزشکزاد، جهان غرب و آمریکا به مرز عراق لشکر کشیده‌اند و مجهزترین آلات و جنگ‌افزار الکترونیکی و جاسوسی و خبرگیری را به خلیج فارس برده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند رئیس دولت منفوری چون صدام حسین را متزلزل کنند؛^۴ آن وقت نمی‌دانم چرا تاریخ‌نویسان دمکرات و ملی و حقوقدان ما حتی رودربایستی نمی‌کنند که مرتب تکرار کنند و عکس شعبان جعفری را، که در ۲۸ مرداد در زندان بوده، با آب و تاب بیندازند و بگویند یک ملتی خواهش برده بود و دولت محبوب، دولت ملی و دولتی که در ۳۰ تیر ۳۱ از مردم فرمان نخست‌وزیری گرفت و دولتی که یک هفته قبلش دو میلیون رأی آورده بود با چند جاهل و اوباش و چند روسپی و هفتاد هشتاد هزار دلار آمریکایی از هم پاشید و نهضت پرافتخار ضداستعماری یک ملتی که پرچمدار نهضت آزادی ملت‌های زیر یوغ اجانب بودند به خاک و خون کشیده شد!! دولتی که در سی تیر همه اهرم‌های قدرت را از دست داده بود با عظمت بیشتری به کار گمارده شد و در ۲۸ مرداد ۳۲ با وجود ارتش و ژاندارمری و شهربانی و احزاب توده و ایران و نیروی سوم و پان‌ایرانیست و غیره و غیره مانند برف آب شد؟

آقای پزشکزاد، اگر شما خانه را از کسان خالی کنید و نصف شب در را هم گشاده بگذارید اگر دزد به خانه شما نیاید دزد احمقی است. آقای پزشکزاد، شما با هیچ مدرک و دلیل حقوقی و انسانی نمی‌توانید خطاها و اشتباهات از روی کمال آگاهی دکتر مصدق را موجه جلوه دهید. چون دکتر مصدق تمام پلهای پشت سر را خراب کرده بود و با سکوت دانسته خود در ۲۸ مرداد ۳۲ ملت ما را گت بسته تحویل دشمن داد و آنچه را که مردم در ۳۰ تیر ۳۱ به امانت به او سپرده بودند در ۲۸ مرداد ۳۲ با دست خود تحویل سرلشکر زاهدی داد و به او گفت آقا جان تبریک عرض می‌کنم!! و با صحنه‌های تئاتری که در دادگاه بازی کرد چهار سال در لشکر دو زرهی آب خنک خورد و خود را از انظار مردم دور نگهداشت تا آبها از آسیاب افتاد. شما باید شجاعت داشته باشید و حقیقت را عریان بیان کنید. آقای پزشکزاد متوسل به منتسکیو و قانون فرانسه شده‌اند و تفکیک

۴. این مقاله قبل از جنگ آمریکا و عراق و سرنگونی صدام حسین نوشته شده است.

قوای ثلاثه را ادعایی فاقد وزن و اعتبار به قصد حمله سیاسی می‌دانند. ایشان چون در پاریس هستند، یادشان نیست که در ایران بساط خان‌خانی و ایلاتی و اسمعیل آقا سمیتقوها و شیخ خزعل‌ها و نایب حسین کاشی‌ها و بختیارها و قشقایها و کلیایها و ترکمنها و بلوچها یهن بود. اتخاذ سند و دلایل ایشان از بلژیک و انگلیس و فرانسه مانند آن است که رئیس جمهور ایران هم بخواهد مادام‌العمر ریاست را ملک طلق خویش سازد و دلیل حقوقی‌اش هم این باشد: چون صدام حسین و حافظ اسد و معمرالقذافی هم این کار را کرده‌اند پس من هم محق هستم و به لحاظ حقوقی چون در جای دیگر اتفاق افتاده اشکال ندارد؛ سرودی که آقای پزشکزاد هم یاد مستان می‌دهند.

آقای پزشکزاد می‌نویسند: پس اگر امروز بگویم که اصل ۲۸ روح قانون اساسی است، ناچار باید بپذیریم که قانون اساسی بلژیک فاقد روح است. چون اصل امتیاز و انفصال قوای ثلاثه در آن وجود ندارد. آقای پزشکزاد، شما مگر نمی‌دانید که مملکت ایران نخست‌وزیرانی مانند دکتر مصدق، هژیر، قوام‌السلطنه و رزم‌آرا دارد؛ غلام یحیی و پیشه‌وری دارد؛ ابوالقاسم خان بختیار دارد. شما اول حایای هلند و بلژیک و فرانسه و دیگران که اسم برده‌اید بگذارید بعد چنین ادعایی بفرمایید.

آقای دکتر مصدق از انتخاب سردار فاخر حکمت جلوگیری کرد و در انتخاب دکتر طاهری کمک نمود و مجلس نیم‌بند درست کرد. چرا همه حقیقت را به مردم نمی‌گویید. آقای دکتر مصدق به خاطر حفظ وجهه خود همه سرمایه‌های ملی مردم را با قتل شخصیتشان نابود کردند. به مجلس و نمایندگان مردم و حتی کابینه خود بی‌احترامی کردند؛ و شما نه تنها سکوت می‌کنید بلکه به‌به هم می‌گویید. آقای دکتر مصدق را عوام‌فریب^۵ می‌گویند ولی این نوشته شما ثابت می‌کند که ایشان روشنفکر فریب بودند. شما حرف مخالفان یعنی منتقدان را نمی‌گویید. خود نویسنده این سطور در یکی از مجلات ایرانی چاپ آمریکا که پاسخ شما را در خصوص ایراداتان به من در خصوص قتل افشارطوس دادم ولی چاپ نکرد و نوشت که عوغایی برپا شده و چاپ نمی‌کنم؛ و شما هم از آن مجله نخواستید که چاپ کند. همین‌طور آقای دکتر مصدق هم رادیو را به روی منتقدان، حتی رئیس مجلس شورای ملی، بسته بود. استیضاح دولت، جلوگیری از کارهای اصلاحی او نبود بلکه دکتر مصدق عالم به علم حقوق و منادی آزادی برای گرفتن اقرار زندانیان را شکنجه می‌داد و برای پاسخ حاضر نبود به مجلس برود چون پاسخی نداشت.

آقای پزشکزاد می‌نویسند: قانونگذاری موقت قوه مجریه، در صورتی که واجد سه

۵. زندگی طوفانی: خاطرات حسن تقی‌زاده، به کوشش: ایوج افشار، تهران، عامی، ۱۳۶۸-۱۳۷۲، ص ۳۷۲.

شرط، مدت معین، موضوع معین و الزام تصویب نهایی پارلمان باشد به هیچ وجه آن طور که ادعا شده ناقص دموکراسی و مطلق‌العنانی نیست.

آقای پزشکزاد، مدت معین یعنی چه؟ مجلسی که فقط دو سال عمر دارد و شش ماه از آن هم گذشته با گرفتن یک سال و نیم اختیارات دیگر چه برایش می‌ماند و مدت معین کدام است؟ خودتان هم شاید این فکر را نکردید، وگرنه با آن همه شعور و کمال از جناب عالی بعید بود که این طور مرقوم بفرمایید.

در خصوص موضوع معین خودتان دوباره مواد مورد درخواست دکتر مصدق را بخوانید و به خوانندگان بگویید دیگر چه مانده بود که دکتر مصدق در تقاضایش نخواست بود؟!

سوم اینکه، تصویب نهایی پارلمان چه مفهومی دارد و چه کلاه شرعی‌ای است. مگر همین مجلس نیست که خودتان می‌نویسید چون نمایندگان، قوانین دکتر مصدق بر ضرر منافعشان بود به لوایح دولت رأی نمی‌دادند؟! پس حالا چطور مطمئن هستید که همان نمایندگان به همه این قوانین رأی بدهند و آنها را تصویب کنند.

اکنون بخوانیم که خود دکتر مصدق، که حقوقدان هستند، چه فرموده بودند:

بالاخره عقیده داشتیم که مجلس شورای ملی نمی‌تواند به دولت اجازه قانونگذاری بدهد. چرا؟ برای اینکه این مثل این است که یک کسی اجازه اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد. اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما هم وکیل در توکیل که نیستیم که به دولت بگوییم برو قانون «وضع کن»^۶

آقای پزشکزاد، این اختیارات فقط برای رئیس عدلیه بود ولی آقای دکتر مصدق برای رئیس دولت، که خودشان بودند، می‌خواستند. ما سخن شما را باور کنیم یا آقای دکتر مصدق را؟ چون گمان نمی‌کنم که ایشان از منتسکیو و انقلاب فرانسه بیخبر بوده باشند. و ادعای شما که مخالفتش با علی‌اکبر داور به این جهت بوده که می‌دانسته به آزادی قضات لطمه خواهد خورد بی‌مورد است: اولاً در ابتدا با چهار ماهه اختیارات اول ابداً مخالفتی نفرمودند.^۷ بلکه در خصوص تمدید آن مخالفت فرمودند و اصلاً کلاً در خصوص خوقشان از جانب لطمه به آزادی قضات نگفتند.

و شما، آقای پزشکزاد، اگر مخالفان اختیارات را تاریخ‌نویسان شاهنشاهی و گفتارشان را مغلطه و یک تاکتیک مبارزه سیاسی می‌دانید باید اقرار بفرمایید که دکتر مصدق را هم با بیاناتی که در فوق نوشتیم مغلطه‌باز می‌دانید.

۶. نطهای تاریخی دکتر مصدق. گردآوری حسین مکی تهران، انتشارات جاویدان، بی‌تا، ص ۳۰۰.

۷. ر.ک: فصلنامه ایران‌شناسی، ش ۱، بهار ۸۱.

چند سال پیش، در مجله فارسی علم و جامعه چاپ واشینگتن در پاسخ من مرقوم فرمودید: رأی مجلس در خصوص مصادره اموال قوام دخالت قوه مقننه در قوه مجریه است. آیا می‌دانید که مجلس هفدهم مجری انتخاباتش دکتر مصدق بود و می‌دانید که به لحاظ حقوقی اجتماع نمایندگان یعنی اجتماع ملت به طرز کوچکتری است و جناب عالی و شادروان دکتر مصدق برای حقانیت خود فرمودید هیچ قانونی از رأی و خواست ملت بالاتر نیست. فرمودند قانون برای ملت است نه ملت برای قانون. پس چطور رأی مجلس که رأی مردم است از طرف دکتر مصدق بلااجرا ماند و ملت آنجا که خواست ایشان نبود اسم بی‌مسمی شد؟!

آقای پزشکزاد، کشورهایی که از نظر حقوقی به آنها استناد می‌فرمایید دانشمندانی داشتند که می‌گفتند: من با عقیده تو مخالفم ولی تا پای جان برای گفتن سخنت خواهم ایستاد.

آقای پزشکزاد، هنگام فرماندوم خانه کاشانی را باران دکتر مصدق سنگ‌باران کردند و زمانی که آقای صفایی نماینده مجلس به دکتر مصدق این خبر را تلفن کرد آقای دکتر مصدق، که شما او را میراثدار نهضت ملی و مستقرکننده دموکراسی نامیدید، فرمودند آقا، ملت! آقا، ملت! مرقوم فرموده‌اید، و آقای دکتر مصدق هم در تالماتشان نوشته‌اند، که فرماندوم در قانون اساسی منع نشده است. مگر قوانین اساسی باید همه آنچه که باید منع شود بنویسند؟ آن وقت موجب می‌شود از هزار سوراخ و سنبه مطالبی بیاورند و ادعا کنند که منع قانونی ندارد؟!

آقای پزشکزاد، خودتان هم می‌دانید هرچه مجوز ندارد و هرچه قانون، تا زمانی که قانون است، گفته عمل خلاف آن منع است؛ و دکتر مصدق با این عمل خود بدعتی گذاشت که بعد از او هم به آن عمل کردند و خواهند کرد. من نمی‌فهمم چرا شما در یک محفل علمی دانشگاهی، آن هم در آمریکا، واقعیات را تحریف می‌فرمایید و نمی‌دانم چه شنوندگان بیخبری آنجا نشسته بودند که خلاف‌گویی جناب عالی را پاسخی ندادند.

در سخنرانی‌تان گفته‌اید: «بنیست سیاسی و انحلال مجلس: بعد از قیام سی تیر ۳۱ موقعیت طرفداران دولت، با اعلام موجودیت فراکسیون ۲۲ نفری نهضت ملی، مستحکم و قدرتمند می‌نمود؛ ولی خیلی زود این یکپارچگی دچار نقصان شد. در ۱۶ مردادماه ۳۱، نامزد نهضت ملی فقط ده رأی آورد و مخالفان، آیت‌الله کاشانی را با ۴۷ رأی انتخاب کردند.» آقای پزشکزاد، شما را به شرافتتان، آیا این ادعا صحیح است؟ نه، آقای پزشکزاد، کذب محض است. من تصور نمی‌کنم که جناب عالی از حقیقت مطلب آگاه نباشید ولی وارونه نوشتن مطلب هم سبب از بین رفتن نوشته‌های حتی احباب شما در کتابهای تاریخشان نمی‌شود. اگر به خواب آشفته نفت، (موحد) و قلم و سیاست،

(سفری) و تاریخچه نهضت ملی شدن صنعت نفت، (سرهنگ نجاتی) که همه از خودمانها هستند رجوع بفرمایید خواهید یافت که چون در فراکسیون نهضت ملی توافقی بین دکتر شایگان و دکتر معظمی نمی‌شد به خاطر اینکه دوباره شخصی چون امام جمعه تهران از اکثریت انتخاب نشود از آیت‌الله کاشانی، که در آن روزها بارومتر سیاسی از دکتر مصدق هم بالاتر بود، خواهش کردند که این سمت را بپذیرند و ایشان گفتند مرا با شائبه‌های سیاسی آلوده نکنید؛ اما اگر باز هم توافقی نشد با وجود اینکه من مجلس برو نیستم حاضر به این از خودگذشتگی هستم. اکنون شما خودتان، خودتان را لو دادید و خیانت و دودوزه‌بازی یاران خیلی نزدیک دکتر مصدق را برملا کردید که در ۱۶ مرداد ۳۱ یعنی فقط ۱۷ روز بعد از قیام افتخارآفرین سیم‌تیر حزب ایرانیها و شایگان و معظمی و قشقای سبب بروز شکاف در جبهه متحد نمایندگان طرفدار نهضت شدند؛ و از نقشه دکتر مصدق، در کنار گذاشتن رهبران حقیقی و با نفوذ مردم، پرده برداشته شد. شادروان سعیدی سیرجانی در کتاب ته بساط، صفحه ۲۰۵، می‌نویسد: «... مصدق و حکومت مشروطه‌اش (که در زیرنویس همان صفحه اضافه می‌کند) که با تصویب مجلد قانون اختیارات و معطل‌گذاردن و بالاخره انحلال مجلس و در دست گرفتن قدرت نظامی می‌رفت تا به استبدادی سیاه بدل گردد.»^۸

آری، آقای پزشکزاد طاق کسری موقعی شکست برداشت که دکتر مصدق در ششم مرداد، یعنی هفت روز بعد از خیزش استبدادستیز و استعمارشکن ۳۰ تیر به جای تشکر از آیت‌الله کاشانی، که از او خواسته بود عمال سیم‌تیر را با ارتقاء مقام تیرنه ننماید، نوشت: که در کارها دخالت نکند!^۹ ولی دکتر مصدق سرلشکر و ثوق را معاون همان وزارت جنگی کرد که مردم برایش خون دادند و بی‌شخصیت‌ترین و منفورترین ارتشیان را مانند افشارطوس و سرتیب دفتری به شغل‌های حساس گمارد و نفت ملی شده را دوباره به فلاح‌ها و بیات‌ها سپرد که همه بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ هم در پستهای خود ابقا شدند و تاریخ‌نویسان مصدقی مردم را از این حقایق تلخ آگاه نمی‌کنند.

آقای پزشکزاد، یک نویسنده معروف و یک پژوهشگر بنام، مانند جناب عالی، نباید لاله بگوید و الا الله آن را ببیند. حالا ببینید خارجیها چگونه قضاوت کرده‌اند: در نهم اوت ۱۹۵۲ روزنامه لوموند چاپ پاریس، یکی از معدود جراید مهم بین‌المللی، می‌نویسد:^{۱۰} «انتخاب آیت‌الله کاشانی به ریاست مجلس یک پیروزی دیگر برای دکتر مصدق محسوب می‌شود؛ زیرا این آیت‌الله کاشانی بود که رهبری تظاهرات ۲۱ ژوئیه

۸. سعیدی سیرجانی، ته بساط، چاپ دوم، واشینگتن، بی‌تا، ۱۹۹۱، ص ۲۰۵.

۹. محمدعلی سفری، فلم و سیاست، بی‌جا، نامک، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۶۶.

۱۰. لوموند، ۹ اوت ۱۹۵۲.

(سی تیر) را که موجب برکناری قوام‌السلطنه و بازگشت دکتر مصدق به قدرت گردید، به عهده داشت. آن وقت شما بعد از پنجاه سال افشا می‌کنید که مصدق و طرفدارانش کاندیدای دیگری داشته‌اند!! و دکتر مصدق از ناراحتی بعد از چند هفته و، در پاسخ به نامه‌ای، ریاست مجلس آیت‌الله کاشانی را تبریک می‌گوید؛ در حالی که در بار دوم از شادی همان روز کابینه خود را برای تبریک به ریاست معظمی به مجلس فرستاد.

آقای پزشک‌زاد، اینها همه به قول سعیدی سیرجانی راههایی بود که دکتر مصدق جلو پای کودتاچیان گذاشت و اینکه پیشنهادهای حل مسئله نفت را نمی‌پذیرفت برای این بود که در آینده نگویند مصدق هم سازش کرد؛ چون ایشان به خاطر و جاهت ملی حاضر نبودند راهی بروند که به نفع مردم باشد ولی لطمه‌ای به ایشان بخورد. و امروز طرفدارانشان، امثال آقای کاتوزیان، می‌نویسند بعضی از پیشنهادها مانند بانک بین‌المللی را باید قبول می‌کرد؛ و مقذور غرامت را نپذیرفت که بعدها صدها برابر آن از حلقوم مردم درآوردند.

می‌نویسد: از جمله اقدامات مخالفان برای تضعیف دولت و ساقط کردن آن تا بهار ۱۳۳۲ می‌توان به توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ - ریودن و قتل رئیس شهربانی و ممانعت از تصویب گزارش هیئت هشت نفری - انتخاب یکی از مخالفان به عضویت هیئت نظارت اندوخته اسکناس اشاره کرد.

آقای پزشک‌زاد، اولاً، فراموش فرموده‌اید که با جراید جبهه و شورش و پرخاش و چلتگر، به سوی آینده و شهزاد و دهها اوراق خلاق‌الساعة دیگر، با حمایت دولت، آبرویی برای سران اصلی نهضت ملی و سرمایه‌های مردم نگذاشتند. جسارت، وقاحت و هتاکي به جایی رسیده بود که عرق شرم به روی مردم بی‌غرض می‌نشست. تئاتر سعدی در شهرستانها و اصفهان مخصوصاً با نمایش نمایشنامه‌های مولیر به بدنام کردن آیت‌الله کاشانی دامن می‌زد.^{۱۱} رادیو و تبلیغات، مانند زمانهای قبل از نهضت، یکسویه و از دسترس منتقدان به دور بود. چاپخانه‌ها را غارت و خانه و کاشانه‌شان را سنگ‌باران می‌کردند.

در ثانی، ادعای یک مخالف دولت به عضویت هیئت نظارت حکم قصاص قبل از جنایت است. نمی‌نویسم یاوه‌گویی است، که جسارت نباشد؛ ولی بی‌منطق است که هم جناب‌عالی و هم شادروان دکتر مصدق به آن اشاره کرده‌اید. از کجا معلوم بود که مکی این کار را بکند؟ با وجود اینکه او را سرباز خطاکار خواندید، آنقدر شرافت داشت که صلاح مردم را به سود شخصی ترجیح دهد. و بعد اینکه مگر چاپ غیرقانونی بیش از

۱۱. رک: خاطرات بعضی از بازیکنان تئاتر سعدی.

سیصد و هشتاد میلیون تومان اسکناس چاپ کاغذ توالی بود که کسی نداند در حالی که قبل از انتخاب مکی به این سمت در بیلان بانک در همان زمان منتشر شده بود. مگر یک بانک بین‌المللی می‌تواند در بازار جهانی بدون گزارش دقیق خود معامله کند؟ اینکه آقای دکتر مصدق در خاطرات و تألمات می‌نویسند با افشای آن، قیمت‌ها بالا می‌رفت و تورم ایجاد می‌شد بی‌خبری ایشان را از اوضاع و احوال مردم می‌رساند و گرنه قبل از انتخاب مکی اقتصاد ایران به حال انفجار رسید و تورم ایجاد شده و قیمت‌ها و حتی ارز هم ترقی کرده بود، و گرنه خود دکتر مصدق چهل روز در آمریکا برای گرفتن وام معطل نمی‌شد، که آن هم با جاسوسی دامادش دکتر متین‌دفتری نقش بر آب شد.

این دلایل شما برای حقوق دادگاه بلخ خوب است و دنیاپسند نیست. این حقه‌های ژورنالیستی احزاب چپ توده‌ای است که شایعه و دروغی را انتشار می‌دهند و از درج تکذیب آن خودداری کنند. آن وقت دیگران به این دروغهای شاخدار استناد می‌نمایند و با آن تاریخ می‌سازند که جوانان دانشجوی بیخبر، با خواندن آن، امروز هم به خیابانها بریزند و خون بدهند و عکس دکتر مصدق را به دوش بکشند!! لابد آنها هم می‌خواهند تا جهنم با دکتر مصدق بروند!! اینها نتیجهٔ خلاف‌گوییهای شماس است که مردم را به بیراهه می‌برد.

برخلاف ادعای شما، با استیضاح دولت که فقط و فقط برای اعادهٔ حیثیت نمایندگانی بود، که با تبلیغات دولتی قاتل و جانی و سرباز خطاکار معرفی شده بودند می‌شد و گرنه دولت اگر ریگی به کفش نداشت با اکثریتی که کاندیدای ریاست مجلس آورده بود ترسی از سقوط بعد از استیضاح و رأی عدم اعتماد نداشت. بر فرض هم که با رأی مجلس سقوط می‌کرد که او نمی‌خواست! انگشت اتهام امروز به سوش دراز نبود و تاریخ دقیقاً نشان می‌داد که چه کسانی مسبب آن بوده‌اند و از این همه خونها که بعد از ۲۸ مرداد ریخته شد بهتر بود؛ ولی نه، دکتر مصدق نمی‌خواست مانند ژنرال دوگل با خواست مردم برود بلکه همهٔ این صغری و کبری‌ها را چید که امروز بعد از پنجاه و اندی سال هوادارانش برای تطهیر خودشان بنویسند که یک دولت محبوب ملی با چند بدکاره و اوباش و دخالت روزولت و شوارتسکف برکنار شد! تفو بر تو ای چرخ گردون تفو....

آری، آقای ایرج پزشک‌راد،

چاک پیرامن یوسف که گل تهمت بود خنده بر سستی تدبیر زلیخا می‌کرد
در مورد سرتیپ افشارطوس و قتل او، خود شادروان دکتر مصدق در قضیهٔ کشتار مردم و فرماندار زاهدان در جریان انتخابات دورهٔ هفدهم گفت: بازی اشکنک دارد سر شکستنک دارد.

افشارطوس را دکتر مصدق به علت نسبت فامیلی‌ای که با او داشت برای پاک

نمودنش، به ریاست شهربانی یک نهضت ضداستبدادی و ضداستعماری برگزید. او، با همکاری افسران دیگر، امثال سرهنگ نجاتی و غیره، گروهی تشکیل داد به نام افسران ناسیونالیست؛ متشکل از سرتیپ محمود افشارطوس و غلامرضا مصوررحمانی و اسمعیل علمیه و سرهنگ اشرفی و سرتیپ تقی ریاحی و غیره که دستگاه رهبری آن در حدود ۲۶ نفر بودند و در رأس آن سرتیپ محمود افشارطوس قرار داشت.^{۱۲} به طوری که در کتاب کهنه سرباز آمده، این افراد می‌خواستند به وسیله دکتر مصدق همه افسران طرفدار جدی شاه را از کار برکنار کنند و خود همه کاره بشوند؛ آن هم در زمانی که ما با دولت قدرتمند خارجی در مبارزه هستیم از کان ارتش را به هم بزنند و شاه را که با مردم همگام بود بر ضد نهضت تحریک نمایند. سرهنگ رحمانی در کتاب کهنه سرباز خود می‌نویسد... میرزا رضای کرمانی در شاه عبدالعظیم گلوله را به قصد نابود کردن نایب‌السلطنه در طیانچه گذاشت؛ ولی چشمش که به ناصرالدین شاه افتاد ناگهان به فکرش رسید چرا شاخه را که نایب‌السلطنه است بزنم و تنه را که شاه است باقی بگذارم که دهها شاخه دیگر جانشین آن شاخه کند؟ بگذار تنه را نابود کنم که تمام شاخه‌ها خودبه‌خود از بین بروند و به قلب ناصرالدین شاه نشانه رفت!!... یآوری گفت لذا بهتر ممکن نبود استدلال کرد که باید از جزء به کل رفت و هدف اصلی ما باید شاه باشد....

آقای پزشکزاد، جناب‌عالی از خود نمی‌پرسید رئیس شهربانی چرا بدون خیر دکتر مصدق به جلسه محرمانه افسرانی که خود بازنشسته کرده می‌رود؟ و کسی که به این واضحی می‌خواهد در بحبوحه مبارزه خارجی ما خود جای شاه بنشیند معلوم است که سرش هم می‌شکند. قمار سیاسی او به خود او و دکتر مصدق مربوط بود و از این مطلب پرونده‌های جعلی برای رهبران نهضت، نه مخالفان نهضت، ساختند و آنها را تا امروز از گود خارج کردند^{۱۳} و صحنه را به سود خود برگرداندند و ملت و نهضت را فراموش نمودند.

آیت‌الله کاشانی که به خاطر مبارزه با استعمار جلوی روحانیان را گرفته بود که نیرویمان متلاشی نشود؛ چرا دکتر مصدق شاه را انگولک می‌کرد و همه را به جان یکدیگر انداخت و جنگ خانگی به پا کرد که از دو برادر یکی طرفدار کاشانی و دیگری طرفدار مصدق بود؟! برای اینکه دکتر مصدق نمی‌خواست دلار نفت به بن‌بست کشیده شده بود و برای حق جلوه دادن به خود ملت را به وادی یأس و ناامیدی و سر خوردن از مبارزه و خسته شدن از پیکار کشاندند و تقصیرها را به گردن دیگران نهادند.

۱۲. سرهنگ غلامرضا رحمانی، کهنه سرباز، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰، صص ۲۱۳-۲۰۶.

۱۳. دولت مستعجل دکتر محمد مصدق - آیت‌الله کاشانی، تهران، علمی، ۱۳۷۴، صص ۱۸۱-۱۷۸.

صحنه‌سازی دیگر، قضیه نهم اسفند ۳۱ که جلو انداختن ۲۸ مرداد ۳۲ بود که تیرشان به سنگ خورد.

دکتر مصدق در آن موقعیت خطرناک می‌خواست بدون آگاهی سران نهضت، که هنوز تا آخرین حد بی‌آبرویشان نکرده بود، شاه را که همه کسانش را به تبعید فرستاده بود از کشور خارج کند. گزارشهای وزارت خارجه آمریکا مؤید این موضوع است. کلیه سران بازار بدون استثناء، به منزل آیت‌الله کاشانی آمدند و با نگرانی تمام از آیت‌الله کاشانی خواستند که از رفتن بیموقع و ناگهانی شاه به خارج جلوگیری کند. ایشان هم به عنوان رئیس مجلس موظف بودند و با وجودی که گفتند قلم مانند ستونی به دستم سنگینی می‌کند از شاه خواستند که قطعاً از مسافرت بیموقع صرف‌نظر کند.

دکتر مصدق که خیال می‌کرد به وجه‌اش لطمه وارد آمده و شکست خورده است با لباس خواب پشت تریبون جلسه خصوصی مجلس شورای ملی حاضر شد، یعنی با این سر و ریخت به ملت ایران توهین کرد و کسی هم از شما ایرادی نگرفتید و نمی‌گیرید؛ اما اگر امروز آقای بوش با این وضع موهن به کنگره آمریکا و کاپیتول برود چه مسخره‌ها که نخواهند کرد ولی ایشان با این نمایش و صحنه‌سازی، رقت قلب طرفدارانش را برانگیخت و صحنه را کاملاً به نفع خود برگرداند و حقیقت را به مردم نگفت. کاشانی را جرأید توده‌ای شاهی کردند و دکتر مصدق را که پشت قرآن را برای شاه امضا کرده بود ضدشاهی خواندند، که هیچ‌کدام مقرون به حقیقت نبود؛ و اما دیگران عصبانی شدند که بازی دکتر بنش در ایران تکرار نشد و نهضت در آنجا به انتها نرسید.

اما به تصویب نرسیدن قانون هیئت هشت نفری را شما برای کسی آن را می‌خواستید که خود پا بر سر همه قوانین گذاشته، ارتش و قوای سه‌گانه را در اختیار گرفته و قدمی هم برای مردم بر نداشته و از توده‌ای تا جبهه ملی همه سرهایشان را شیره مالیده و همگی را مات کرده است. قرار گذاشتند که اگر ایشان اختیاراتشان را پس بدهند آنچه که هیئت هشت نفری گفته بودند تصویب گردد. اما ایشان سر بزنگاه این ماده را از قانون حذف کردند و موجب عدم تصویب آن شدند. و شما البته چون یک تنه به قاضی می‌روید خود را برنده هم می‌دانید.

آقای پزشکزاد مرقوم فرموده‌اند: در مذاکره فراکسیون ملی با مصدق، راه‌حلی که به نظر رسید و ارائه شد این بود که با استعفای جمعی از نمایندگان، مجلس تعطیل گردد و برای تجدید انتخابات نظر مردم خواسته شود (!!) ۲۷ تن از اعضای باقی‌مانده فراکسیون نهضت ملی از نمایندگی استعفا کردند. روز بعد، ۲۵ تن دیگر از نمایندگان البته به ملاحظات دیگری، استعفای خود را به مجلس تقدیم داشتند و مجلس عملاً تعطیل شد. خواننده محترم توجه بفرمایید: اولاً، ۲۷ به علاوه ۲۵ می‌شود ۵۲ نفر و آقای

پزشک‌زاد می‌نویسد: مصدق، در دادگاه نظامی، تصمیم به انحلال مجلس را مورد تفسیر قرار داد و گفت که نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی خطری را که از طرف مجلس متوجه دولت بوده متذکر شده‌اند. دلیلشان هم این بوده که یکی از نمایندگان مخالف دولت با ۴۰ رأی به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس انتخاب شده است... و این ۴۰ رأی همان است که برای سقوط دولت از طریق استیضاح تهیه شده است؛ ولی آقای پزشک‌زاد هیچ تفسیری در خصوص اینکه ۵۲ تن نماینده‌ای که از نمایندگی خود استعفا بدهد، آن هم به خاطر فقط سفارش دکتر مصدق، چطور نمی‌توانست به مصدق رأی اعتماد بدهد در حالی که استیضاح‌کنندگان، آقای علی زهری و دکتر مظفر بقائی، هم اعلام کرده بودند به شرط اجرا نشدن رفراندوم استعفا خواهند داد و خود را به زندان دکتر مصدق معرفی خواهند کرد؛ ولی مطلب جای دیگری در تاریخ دارد؛ یعنی اگر بنویسیم اجبار ۵۲ تن از نمایندگان خیانتی عظیم به نهضت ملی بود شاید توهین تصور شود؛ ولی آقای دکتر مصدق با این استعفا راه را برای رفراندوم باز کرد.^{۱۴} در ثانی، اگر فقط با رفراندوم مجلس تعطیل شده بود ممکن بود بعد از ۲۸ مرداد نمایندگان بگویند، (چنانکه بعضی از آنها گفتند)، چون رفراندوم غیرقانونی بود ما هنوز، چون استعفا نداده‌ایم، وکیل مردم هستیم؛ و برای ادامه نهضت ملی، مانند سیام تیر، از مجلس استفاده کرده موفق شوئند؛ ولی دکتر مصدق بعد از خودش فقط خرابی و نابودی می‌خواست و یکی دیگر از سران نهضت ملی را بعد از خودش جانشین خودش نمی‌خواست. و کسی هم نگذاشته بود. و اما نوشته‌اید: حرمت رفراندوم به وسیله آیت‌الله کاشانی و مخصوصاً آنکه نوشتند «شرکت در رفراندم خانه‌برانداز که با نقشه اجانب طرح‌ریزی شده» نشانه بزرگ‌ترین شجاعت و آینده‌نگری آیت‌الله کاشانی بود، که دیدید نقشه اجانب با دست و خواست دکتر مصدق برای قهرمان شدن اجرا شد و مجلس منحل گردید و فوراً، آن‌طور که دلخواه دکتر مصدق، چند روز بعد آن از کار برکنار شد و حتی هیچ مقاومتی هم در مقابل آن نکرد. و گور آمال نه تنها ملت ایران بلکه مردم تازه بیدار شده استعمار زده جهان کنده شد، و جراید خارجی نوشتند کمی رأی رفراندوم علنش تحریم آیت‌الله کاشانی بود.

آقای پزشک‌زاد می‌نویسد: مصدق، پس از اعلام نتیجه، از شاه تقاضا کرد که فرمان انتخابات مجلس هیجدهم را صادر کند ولی شاه جوابی نداد و همزمان با کودتا، بی‌خبر (!) (در ۹ اسفند بلامانع بود که بی‌خبر برود!) کشور را ترک کرد. آقای پزشک‌زاد، اولاً، ۲۵ مرداد تمام سران لشکری و کشوری سرسپرده دکتر مصدق بودند و سفرای

۱۴. مصاحبه آقای حمید سیف‌زاده با دکتر صدیقی وزیر کشور دکتر مصدق.

ایران در عراق و ایتالیا شاه را تحویل نگرفتند؛ و کودتایی، آنطور که می‌فرمایید و معنی می‌دهد، نبود.

ثانیاً، در رسیدی که به نصیری داد چون فرمان عزل خود را در دست داشت هنگام امضا فقط نوشت دکتر محمد مصدق و از نوشتن کلمه نخست وزیر چشم پوشید!! ثالثاً به گزارش هندرسن سفیر آمریکا در ایران به وزارت خارجه آمریکا مراجعه کنید که در ۲۷ مرداد ۳۲ هندرسن از دکتر مصدق می‌پرسد خبر عزل شما را شنیده‌ام. دکتر مصدق انکار می‌کند و پس از تکرار سؤال هندرسن باز هم می‌گوید همین‌طور است که گفتم!! یعنی دکتر مصدق به هندرسن هم دروغ می‌گوید، به کابینه خودش هم حقیقت را نمی‌گوید نه تنها به خاطر مقاومت بلکه نمی‌خواست با دستخط شاه برود، چنانکه نخواست با رأی مجلس برود و منتظر، به اصطلاح، کودتایی بود که از آن خبر موثق داشت و خود ساخته بود.

نگارنده در همان روز نزد دکتر مصدق بودم و با هندرسن روبه‌رو شدم و علاوه بر اینکه در پاسخ نامه آیت‌الله کاشانی نوشتند که به پشتیبانی ملت مستظرفند، به من هم فرمودند آقای این حرف توده‌ایهاست؛ گول آنها را نخورید. مطلب از مآقل گذشت به خاطر آنکه به ولم یومل نرسد با این نوشته شما سختم را به پایان می‌رسانم.

ادامه می‌دهید: انحلال مجلس به وسیله رفرا ندیم، بهانه‌ای به دست مخالفان برای متهم کردن مصدق به دیکتاتوری داد؛ آیت‌الله کاشانی او را صیاد آزادی نامید که «در کشور مشروطه ایران به خیال خداوندگاری افتاده است».

آقای پزشک‌راد، آیت‌الله کاشانی از تنها دولتی که با جان و دل و همه قوا، حتی مخالفت روحانیت، دفاع کرد دولت دکتر مصدق بود که او را برادر خود نامید؛ ولی، چون خمیرمایه شیشه از سنگ است و همان سنگ هم سبب شکستن شیشه است، دکتر مصدق پاسخ جانبازیها، فداکاریها، و مشقتها هفتاد سال مبارزه آیت‌الله کاشانی را با کلوخ‌اندازی به خانه او با نامه‌های موهن و گستاخانه و براندازی او از ریاست مجلس و بی‌آبرو کردنش با جزایر طرفدارش داد. به پسرش مصطفی کاشانی تهمت شرکت در قتل افشارطوس زد که نجسبید، و خود نویسنده را به زندان انداخت و دکتر سنجابی به من گفت آقا (یعنی دکتر مصدق) گفته خوب کسی را گرفته‌اید که به کاشانی قدری فشار بیاید؛ و مرا قاتل حدادزاده که در قضیه سنگ‌اندازی به منزل آیت‌الله کاشانی به دست مرحوم فروهر و اعضای حزب نیروی سوم و حزب ایران کشته شده و ۱۸ ضربه چاقو خورده بود معرفی کردند و مرید کاشانی را طرفدار خود خواندند و در مجلس ترحیم اعضای دولت شرکت کردند، و عکس مرا با شماره قاتلی و سر تراشیده انداختند. میان مردم تشتت ایجاد کردند و آیت‌الله کاشانی که در آخر همه زحمات و مبارزاتش را به

دست دکتر مصدق در حال نابودی می‌دید و می‌دانست که دوباره ملتش گرفتار استبداد و استعمار خواهد شد، خیلی دلسوخته بود و گفتن «صیاد آزادی» به عقیده من کم‌ترین سخن تندى بود که او گفته است. حق این بود که جمهوری اسلامی ایران دکتر مصدق را به خاطر اعمال نهضت بریاد ده او و به علت به شکست کشاندن قیام جهانگیر ملت ایران در دادگاه عدل ملت به محاکمه غایبانه می‌کشید و افکار عمومی ملت را به قضاوت می‌طلیید تا مردم بی‌پناه ایران هر روز ملعبه دست سیاستبازان حریفه‌ای نشوند و راه پر عظمت آزادی و استقلال خود را طی کنند، هویت خود را بازیابند و به دام صیادان آزادی نیفتند.

خوش بودم که محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښکي
پرتال جامع علوم انساني